



## تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۵-۱۳۹۴

جلسه هشتاد و نهم؛ سه‌شنبه ۱۳۹۵/۲/۲۸

### ۲. تمسک به سنت در بطلان عقد فضولی

دومین دلیلی که مرحوم شیخ رحمته از جانب قائلین به بطلان بیع فضولی اقامه می‌کند، تمسک به سنت یعنی روایات است.

#### ۱. نبوی مستفیض «لا تبع ما لیس عندک»

اولین روایتی که شیخ رحمته نقل می‌کند، به تعبیر ایشان نبوی مستفیض است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به حکیم بن حزام فرمودند: «لا تبع ما لیس عندک»؛ آن‌چه نزد تو نیست نفروش. شیخ رحمته در توضیح استدلال به روایت علیه صحّت بیع فضولی می‌فرماید: «ما لیس عندک» کنایه از آن است که چیزی که فرد به خاطر عدم مالک بودن قدرت بر تسلیمش ندارد را نفروشد. بنابر این تفسیر، فضولی وقتی مال دیگری را می‌فروشد، در واقع چیزی را فروخته که قدرت بر تسلیمش ندارد (باع ما لیس عنده) لامحاله نهی یعنی «لا تبع» شاملش شده و نهی هم در این موارد ارشاد به فساد معامله است، در نتیجه عقد فضولی باطل می‌باشد و اثری بر آن مترتب نیست.<sup>۲</sup>

۱. مسند احمد، ج ۳۰، ص ۳۲۵:

حَدَّثَنَا هُشَيْمُ بْنُ بُشَيْرٍ عَنْ أَبِي بَشْرٍ جَعْفَرِ بْنِ إِيَّاسٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ مَاهَكَ عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا تَبْنَئِي الرَّجُلُ يُسْأَلُنِي الْبَيْعَ لَيْسَ عِنْدِي مَا أْبِيعُهُ نَمَّ أْبِيعُهُ مِنَ السُّوقِ فَقَالَ لَا تَبِعْ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ.

۲. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۳۶۵:

وَأَمَّا السَّنَةُ، فَهِيَ أَخْبَارُ:

منها: النبوی المستفیض، و هو قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِحَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ: «لَا تَبِعْ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ» فَإِنَّ عَدَمَ حُضُورِهِ عِنْدَهُ كُنَايَةٌ عَنِ

مرحوم شیخ طوسی<sup>رحمته</sup> در ادامه می‌فرماید این روایت مساوق با بعض روایات دیگر است؛ یعنی در نتیجه با آن‌ها واحد می‌باشد، از جمله مساوق با نبوی «لا بیع إلا فی ما یملک» است که بعد از قول مبارک حضرت که فرمودند «لا طلاق إلا فی ما یملک، و لا عتق إلا فی ما یملک» بیان شده است.

این دو روایت ظاهراً از طریق عامه نقل شده و در مجامع روایی شیعی نقل نشده و اگر هم نقل شده از طریق عامه نقل کرده‌اند، ولی خوشبختانه همین مطلب از طریق صحیح در توفیق امام عسکری<sup>علیه السلام</sup> به جناب محمد بن الحسن الصفار وارد شده است.

#### – مکاتبه‌ی محمد بن الحسن الصفار:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّوسِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ<sup>علیه السلام</sup> فِي رَجُلٍ بَاعَ قِطَاعَ أَرْضَيْنِ فَيَحْضُرُهُ الْخُرُوجُ إِلَى مَكَّةَ وَالْقَرْيَةِ عَلَى مَرَّاحِلَ مِنْ مَنْزِلِهِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ الْمَقَامِ مَا يَأْتِي بِحُدُودِ أَرْضِهِ وَعَرَفَ حُدُودَ الْقَرْيَةِ الْأَرْبَعَةَ فَقَالَ لِلشُّهُودِ اشْهَدُوا أَنِّي قَدْ بَعْتُ فُلَانًا يَعْني الْمُشْتَرِيَ جَمِيعَ الْقَرْيَةِ الَّتِي حَدُّ مِنْهَا كَذَا وَالثَّانِي وَالثَّالِثُ وَالرَّابِعُ وَإِنَّمَا لَهُ فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ قِطَاعُ أَرْضَيْنِ فَهَلْ يَصْلُحُ لِلْمُشْتَرِيَ ذَلِكَ وَإِنَّمَا لَهُ بَعْضُ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَقَدْ أَقْرَأَهُ بِكُلِّهَا فَوَقَّعَ<sup>علیه السلام</sup>: لَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا لَيْسَ يَمْلِكُ وَقَدْ وَجَبَ الشَّرَاءُ مِنَ الْبَائِعِ عَلَى مَا يَمْلِكُ.

وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ.

وَرَوَاهُ الْكَلِينِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ.

مرحوم شیخ طوسی<sup>رحمته</sup> این روایت را با سند صحیح خود از محمد بن الحسن الصفار<sup>۱</sup> تفهه نقل کرده،

عدم تسلطه علی تسلیمه؛ لعدم تملک، فیکون مساوقاً للنبوی الآخر: «لا بیع إلا فی ما یملک» بعد قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لا طلاق إلا فی ما یملک، و لا عتق إلا فی ما یملک»، و لِمَا وَرَدَ فِي تَوْفِيقِ الْعَسْكَرِيِّ صَلَوَاتِ اللهُ عَلَيْهِ إِلَى الصَّفَّارِ: «لا یجوز بیع ما لیس یملک».

۱. شیخ طوسی<sup>رحمته</sup> در مشیخه‌ی تهذیب، دو طریق به روایات محمد بن الحسن الصفار ذکر می‌کند که طریق اول ایشان به خاطر احمد بن محمد بن الحسن بن الولید و طریق دوم به خاطر ابن ابی جید ناتمام است، اما خوشبختانه جناب شیخ در فهرست سه طریق به کتب و روایات ایشان بیان می‌کند که طریق دوم آن تمام است. بنابراین از طریق ضم اسانید فهرست، سند شیخ به روایات محمد بن الحسن الصفار تصحیح می‌شود.

✓ تهذیب/الأحكام، المشیخه، ص ۷۳:

و ما ذکرته فی هذا الكتاب عن محمد بن الحسن الصفار فقد أخبرني به الشيخ أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان و الحسين بن عبيد الله و احمد بن عبدون كلهم عن احمد بن محمد بن الحسن بن الوليد عن ابيه و أخبرني به أيضا أبو الحسين بن ابی جید عن محمد بن الحسن بن

بنابراین سند روایت تمام است.

محمد بن الحسن الصفار می‌گوید نامه‌ای خدمت امام عسکری علیه السلام نوشتم و از حضرت سؤال کردم در مورد مردی که چند قطعه از زمین را فروخته و هنگام سفر مکه فرا رسیده است و قریه‌ای که فروخته دور است و الان فرصت ندارد که حدود زمینش را دقیق بیان کند، منتها حدود اربعه‌ی زمین را ذکر می‌کند و به شهود می‌گوید: شاهد باشید که من جمیع فلان قریه را که حد اول، دوم، سوم و چهارم این است به فلانی (یعنی مشتری) فروختم، در حالی که او فقط مالک قطعاتی از زمین بود نه همه‌ی قریه. آیا این رقم معامله برای مشتری جایز است، در حای که بعض این زمین‌ها برای بایع بوده اما به کَلَش اقرار کرده است؟ حضرت توقیع فرمودند: جایز نیست بیع آن‌چه را که مالک نیست و واجب شده است شراء از بایع در آن‌چه که مالک بوده است.

شاهد ما عبارت ذیل روایت است که حضرت می‌فرمایند: «لَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا لَيْسَ يَمْلِكُ». این روایت گرچه فی‌الجمله در مورد قضیه‌ی خارجیه است؛ یعنی در مورد فردی است که چند قطعه زمین در فلان قریه داشته، ولی معلوم است که اختصاص به این مورد ندارد؛ زیرا تمام صورت مسأله‌ای که جناب صفار ذکر کرده و دخیل است این‌که بایع چیزهایی را فروخته که همه را مالک نبوده است. بنابراین مضمون این روایت که حضرت می‌فرمایند: «لَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا لَيْسَ يَمْلِكُ» دقیقاً عین مضمون نبوی مستفیض است که از طریق عامه نقل شده است، هرچند الفاظ آن متفاوت است.

### مناقشه‌ی شیخ رحمته الله در استدلال به نبوی «لا تبع ما ليس عندك»

مرحوم شیخ در ادامه چندین روایت دیگر نقل می‌کند که ما برای سهولت، ابتدا کلام ایشان در بررسی نبوی مزبور را ذکر می‌کنیم و سپس سایر روایات را ذکر کرده و بررسی می‌کنیم.

مرحوم شیخ رحمته الله قبل از این‌که وارد مطلب شوند، دو نکته را تذکر می‌دهند؛ نکته‌ی اول آن‌که مقصود از

---

الوليد عن محمد بن الحسن الصفار.

✓/الفهرست (للشيخ الطوسي)، ص ۱۴۳:

محمد بن الحسن الصفار قمی، له كتب مثل كتب الحسين بن سعيد و زیادة کتاب بصائر الدرجات و غیره، و له مسائل كتب بها إلی أبي محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام أخبرنا بجميع كتبه و روایاته ابن أبي جید عن ابن الوليد عنه، و أخبرنا بذلك أيضا جماعة عن ابن بابويه عن محمد بن الحسن عن محمد بن الحسن الصفار عن رجاله إلا کتاب بصائر الدرجات فإنه لم يروه عنه ابن الوليد، و أخبرنا به الحسين بن عبيد الله عن أحمد بن محمد بن يحيى عن أبيه عن الصفار.

۱. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۳۶۷:

[المناقشة في الاستدلال بالروایات]

و الجواب عن النبوی:

موصول یعنی «ما» در این روایات، عین شخصیه است؛ نه بیع کلی. نکته‌ی دوم آن‌که مراد از بیع، بیع لنفسه است. توضیح مطلب این‌که:

کسی که چیزی را به صورت کلی می‌فروشد - چه حالاً و چه مؤجلاً - در واقع چیزی را فروخته که «لیس عنده» یا «لا یملک». مثلاً کشاورزی که در ابتدای زمستان، یک تن گندمی را که بناست در بهار یا تابستان برسد به فلان قیمت می‌فروشد، در واقع چیزی را فروخته که الان مالک نیست و یا در نزدش نیست، در حالی که اجماع قطعی و نیز روایات، دلالت بر جواز بیع کلی دارد، لذا حتی اگر «لا تبع ما لیس عندک» و «لا یجوز بیع ما لیس یملک» اطلاق هم داشته باشد، این اطلاق را با آن روایات یا اجماع قطعی تخصیص می‌زنیم. بنابراین مراد از موصول در این روایات، بیع کلی نیست بلکه لامحاله بیع شخصی می‌باشد. البته چنان‌که روشن خواهد شد، ذکر نکته‌ی اول فقط برای توجّه است و گرنه تأثیری در نحوه‌ی استدلال و مناقشه در آن ندارد. مدرک نکته‌ی دوم هم آن است که ظهور روایت در این است که با بیع بیع را برای خودش انجام می‌دهد؛ نه برای مالک عین.

مرحوم شیخ رحمته‌الله سپس وارد در نقد و بررسی استدلال به نبوی «لا تبع ما لیس عندک» شده و می‌فرماید: مراد از «بیع» در این روایت یا مجرد انشاء عقد است که در این صورت روایت دلالت بر عدم جواز بیع فضولی لنفسه دارد؛ یعنی حضرت به حکیم بن حزام می‌فرمایند عین شخصیه‌ای را که مالک نیستی و ملک

---

أولاً: أنّ الظاهر من الموصول هي العين الشخصية؛ للإجماع والنصّ على جواز بيع الكليّ «٥»، و من البيع البيع لنفسه، لا عن مالك العين، و حينئذٍ فيما أن يراد بالبيع مجرد الإنشاء، فيكون دليلاً على عدم جواز بيع الفضولي لنفسه، فلا يقع له و لا للمالك بعد إجازته. وإما أن يراد ما عن التذكرة من أن يبيع عن نفسه ثم يمضى ليشتره من مالكة، قال: لأنه صلى الله عليه وآله وسلم ذكره جواباً لحكيم بن حزام، حيث سأله عن أن يبيع الشيء فيمضى و يشتره و يسلمه، فإنّ هذا البيع غير جائز، و لا نعلم فيه خلافاً؛ للنهي المذكور و للفرع؛ لأنّ صاحبها قد لا يبيعها، انتهى. و هذا المعنى يرجع إلى المراد من روایتی خالد و يحيى الآتيتين في بيع الفضولي لنفسه، و يكون بطلان البيع بمعنى عدم وقوع البيع للبائع بمجرد انتقاله إليه بالشراء، فلا ينافي أهليته لتعقب الإجازة من المالك.

و عبارة اخرى: نهى المخاطب عن البيع دليل على عدم وقوعه مؤثراً في حقه، فلا يدلّ على الغاية بالنسبة إلى المالك حتى لا تنفعه إجازة المالك في وقوعه له، و هذا المعنى أظهر من الأول و نحن نقول به، كما سيجيء.

و ثانياً: سلّمنا دلالة النبوي على المنع، لكنّها بالعموم، فيجب تخصيصه بما تقدّم من الأدلة الدالة على تصحيح بيع ما لیس عند العاقد لمالكة إذا أجاز.

و بما ذكرناه من الجوابين يظهر الجواب عن دلالة قوله: «لا بيع إلا في ملك»؛ فإنّ الظاهر منه كون المنفى هو البيع لنفسه، و أنّ النفي راجع إلى نفي الصحة في حقه لا في حقّ المالك، مع أنّ العموم لو سلّم وجب تخصيصه بما دلّ على وقوع البيع للمالك إذا أجاز.

و أمّا الروايتان، فدالتهما على ما حملنا عليه السابقين أوضح، و ليس فيهما ما يدلّ و لو بالعموم على عدم وقوع البيع الواقع من غير المالك له إذا أجاز.

دیگری است، برای خودت نفروش. بنابراین اگر کسی عین شخصیه‌ی دیگری را برای خودش بفروشد و بعداً مالک اجازه کند، این بیع نه برای بایع واقع می‌شود و نه برای مالک. در حالی که بحث ما در مسأله‌ی اولی فضولی این بود که فضولی باع لمالکه من دون سبق منع منه.

و یا این که مراد از «بیع» این است که «فضولی مال دیگری را از جانب خود بفروشد و سپس سراغ مالک رفته و آن را بخرد و به مشتری تحویل دهد». چنین معامله‌ای در گذشته - و چه بسا امروزه - کم و بیش رایج بوده است؛ یعنی اگر کسی از چیزی خوشش می‌آمد و مثلاً خودش به هر دلیل نمی‌توانست از مالک بخرد، سراغ دلال می‌رفت و به او می‌گفت فلان چیز را می‌خواهد، دلال هم می‌گفت آن را به تو فروختم و چه بسا ثمن آن را هم را تحویل می‌گرفت و سپس سراغ مالک می‌رفت و آن متاع را از او خریداری می‌کرد و به مشتری تحویل می‌داد. ظاهراً در زمان جاهلیت چنین بیعی را نافذ می‌دانستند؛ یعنی مشتری را ذی‌حق می‌دانستند که از بایع فضولی درخواست تحویل متاع کند. حضرت برای این که بفرماید چنین بیعی باطل است فرمودند «لا تبع ما لیس عندک». مکاتبه‌ی محمد بن الحسن الصفار نیز چنین بوده؛ یعنی مقصود بایع این نبوده که چیزی را که ملکش نیست به دیگری بفروشد - چراکه بایع ظاهراً آدم متشرعی بوده و می‌خواسته حج برود - بلکه مراد این بوده که الان پول را از تو می‌گیرم و بعد از این که از حج برگشتم، سایر زمین‌ها را می‌خرم و به تو تحویل می‌دهم، که حضرت فرمودند چنین بیعی جایز نیست (لَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا لَيْسَ يَمْلِكُ).

بنابر این احتمال، نبوی مذکور و نیز مکاتبه‌ی محمد بن الحسن الصفار اصلاً ربطی به بحث بیع فضولی ندارد، بلکه مقصود این است که چیزی را که مالک نیستی، به دیگری نفروش تا بعداً آن را بخری و تحویل بدهی، خصوصاً در روایت حکیم بن حزام که علامه رحمته الله نقل کرده و در کتب عامه هم هست که صورت مسأله چنین بوده که حکیم بن حزام از وجود مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنین سؤال می‌کند: «أن يبيع الشيء فيمضى و يشتريه و يسلمه» که حضرت از آن نهی کردند.<sup>۱</sup>

۱. تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (ط - الحديث)، ج ۲، ص ۲۷۷:

فلو باع غير المالك من غير ولاية، وقف على الإجازة، فإن أجاز المالك، صحّ و لزم، و إلا بطل، و قيل: يبطل من رأس، و ليس بمعتمد. و قد نهى النبي صلى الله عليه و آله و سلم عن بيع ما ليس عندك و هو أن يبيع سلعة معينة و ليس بمالك لها، ثم يمضى إلى المالك ليشترها منه و يدفعها.

✓ تذكرة الفقهاء (ط - الحديث)، ج ۱۰، ص ۱۴:

و قال أبو ثور و ابن المنذر و الشافعي في الجديد و أحمد في الرواية الأخرى: يبطل البيع - و هو قول لنا - لقوله عليه السلام لحكيم بن

سپس مرحوم شیخ رحمته می‌فرماید: این روایت در حقیقت نظیر دو روایتی است که در آینده خواهیم خواند یعنی صحیح‌های خالد بن حجاج و روایت یحیی بن حجاج. که از این دو روایت معلوم می‌شود اصلاً نبوی مستفیض علی حد تعبیر شیخ رحمته، از حیث اجازة‌ی لاحق‌ه در مقام بیان نیست، بلکه مقصود این است که اگر کسی فضولتاً مال دیگری را فروخت و بعداً آن را خرید، به مجرد شراء از مالک، بیع صحیح نیست و مشتری نیز حق الزام او به بیع را ندارد، و این منافاتی ندارد که عقد فضولی، اهلیت تعقب اجازة‌ی مالک را داشته باشد. اما دو روایتی که مرحوم شیخ بعداً ذکر می‌کنند، چنین است:

### - صحیح‌های یحیی بن حجاج:

وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ أَحْسَنٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يَحْيَى بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ قَالَ لِي اشْتَرَيْتَ هَذَا الثَّوْبَ وَ هَذِهِ الدَّابَّةَ وَ بَعَيْتَهَا أُرْبِحُكَ فِيهَا كَذَا وَ كَذَا قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ اشْتَرَيْتَهَا وَ لَا تَوَاجِبُهُ الْبَيْعَ قَبْلَ أَنْ تَسْتَوْجِبَهَا أَوْ تَشْتَرِيَهَا. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ مِثْلَهُ.<sup>۱</sup>

حزام: «لا تبع ما ليس عندك». و لأنه باع ما لا يقدر على تسليمه، فأشبهه الآبق و الطير في الهواء. و الجواب: النهي في المعاملات لا يقتضي الفساد، و نصرفه إلى أنه باع عن نفسه و يمضى فيشتره من مالكة، لأنه ذكره جواباً له حين سأله أنه يبيع الشيء ثم يمضى و يشتره و يسلمه، و القدرة على التسليم من المالك موجودة إن أجازة.

✓ مسند احمد، ج ۳۰، ص ۳۲۵:

حَدَّثَنَا هُشَيْمُ بْنُ بِشِيرٍ عَنْ أَبِي بَشْرِ جَعْفَرِ بْنِ إِيَّاسٍ عَنْ يُوسُفَ بْنِ مَاهَكَ عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا تَبْنَئِي الرَّجُلُ يُسْأَلُنِي الْبَيْعَ لَيْسَ عِنْدِي مَا أبيعُهُ ثُمَّ أبيعُهُ مِنَ السُّوقِ فَقَالَ لَا تَبِعْ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ.

✓ سنن الصغرى للبيهقى، ج ۲، ص ۵۴:

رَوَيْنَا عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهُ: لَا تَبِعْ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ.

✓ سنن الكبرى للنسائي، ج ۴، ص ۴۹:

حدثنا زياد بن أيوب قال حدثنا هشيم قال حدثنا أبو بشر عن يوسف بن ماهك عن حكيم بن حزام قال سألت النبي صلى الله عليه وسلم قلت يا رسول الله يأتيني الرجل يسألني بيع ما ليس عندي أبيع منه ثم ابتاعه له من السوق فقال لا تبع ما ليس عندك السلم في الطعام

✓ سنن ابى داود، ج ۹، ص ۷۶:

حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ حَدَّثَنَا أَبُو عَوَّانَةَ عَنْ أَبِي بَشْرِ عَنْ يُوسُفَ بْنِ مَاهَكَ عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا تَبْنَئِي الرَّجُلُ فِيرِيدُ مِنِّي الْبَيْعَ لَيْسَ عِنْدِي أَفَأَبِيعُهُ لَهُ مِنَ السُّوقِ فَقَالَ لَا تَبِعْ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ

✓ سنن ابن ماجه، ج ۶، ص ۴۲۳:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ أَبِي بَشْرِ قَالَ سَمِعْتُ يُوسُفَ بْنَ مَاهَكَ يُحَدِّثُ عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ الرَّجُلُ يُسْأَلُنِي الْبَيْعَ وَ لَيْسَ عِنْدِي أَفَأَبِيعُهُ قَالَ لَا تَبِعْ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ.

۱. وسائل الشيعة، ج ۱۸، كتاب التجارة، ابواب احكام العقود، باب ۸، ح ۱۳، ص ۵۲ و تهذيب الاحكام، ج ۷، ص ۵۸.

مرحوم شیخ طوسی رحمته این روایت را با سند صحیح خود از احمد بن محمد نقل می‌کند که ظاهراً مراد احمد بن محمد بن عیسی الاشعری القمی ثقة است. محمد بن عیسی هم ظاهراً عبید یقطینی ثقة است. یحیی بن حجاج<sup>۱</sup> هم ثقة است. بنابراین سند روایت تمام می‌باشد.

یحیی بن حجاج می‌گوید از امام صادق علیه السلام سؤال کردم درباره‌ی مردی که چنین به من می‌گوید: این پارچه و این دابه را برای من بخر و به من بفروش، فلان مقدار به تو سود می‌دهم. حضرت فرمودند: مانعی ندارد، آن چیز را بخر و لکن ایجاب بیع نکن قبل از این که خودت ایجاب بیع کرده باشی یا آن را خریده باشی. شاهد در این روایت عبارت «وَلَا تُوَاجِبُهُ الْبَيْعَ قَبْلَ أَنْ تَسْتَوْجِبَهَا أَوْ تَشْتَرِيَهَا» است که بیان می‌کند قبل از این که خودت آن مبیع را نخریدی، ایجاب بیع با مشتری نکن، پس این روایت به همان معنای «لا تبع ما لیس عندک» و یا «لا یجوز بیع ما لیس یملک» است.

#### - روایت خالد بن حجاج:

وَعَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ] عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ خَالِدِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: الرَّجُلُ يَجِيءُ فَيَقُولُ اشْتَرِ هَذَا الثَّوْبَ وَارِيْحَكَ كَذَا وَكَذَا قَالَ: أَلَيْسَ إِنْ شَاءَ تَرَكَ وَإِنْ شَاءَ أَخَذَ؟ قُلْتُ: بَلَى قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ إِنْ مَأَّ يَحِلُّ الْكَلَامُ وَيُحْرَمُ الْكَلَامُ.

وَرَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ مِثْلَهُ.<sup>۲</sup>

این روایت از لحاظ سند به خاطر خالد بن حجاج که ظاهراً برادر یحیی بن الحجاج است و مجهول می‌باشد ناتمام است. در بعض نسخ هم خالد بن نجیح<sup>۳</sup> ذکر شده که ایشان هم مشکل دارد.

خالد بن حجاج می‌گوید خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی می‌آید و چنین می‌گوید: این پارچه را بخر و فلان مقدار به تو سود می‌دهم. حضرت فرمودند: آیا این طور نیست که اگر خواست ترک کند و اگر خواست اخذ کند؟ عرض کردم بله. حضرت فرمودند: مانعی ندارد، همانا کلام است که حلال

۱. رجال النجاشی، ص ۴۴۵:

یحیی بن الحجاج الکرخی بغدادی، ثقة و أخوه خالد. روی عن أبي عبد الله عليه السلام. له كتاب. أخبرنا أحمد بن علي قال: حدثنا أبو القاسم الحسن بن عثمان بن علي بن الحسن بن محمد البغدادي السباك، وأبو بكر محمد بن أحمد بن محمد بن إدريس البغدادي الخازن قالوا: حدثنا عمرو بن سعيد بن برد بن أيوب الفزاري ببغداد قال: حدثنا أبي سعيد قال: حدثنا محمد بن سليمان قال: حدثنا يحيى بن الحجاج بكتابه.

۲. وسائل الشيعة، ج ۱۸، كتاب التجارة، ابواب احكام العقود، باب ۸، ح ۴، ص ۵۰ و تهذيب الاحكام، ج ۷، ص ۵۰.

۳. في الكافي ۵- ۲۰۱- ۶ خالد بن نجیح (هامش المخطوط).

می‌کند و کلام است که حرام می‌کند.

همان‌طور که ملاحظه فرمودید این دو روایت اشاره به این مطلب دارد که اگر کسی مال دیگری را فروخت، گمان نکند که بیع و نقل و انتقال محقق شده است، بلکه بیع صحیح نیست؛ زیرا چیزی را فروخته که مالک نیست و یا در نزدش نیست (لا یجوز بیع ما لیس یملک) یا (لا تبع ما لیس عندک). اما این روایات این مطلب را نفی نمی‌کند که اگر مالک بعداً اجازه کرد، عقد با حقوق اجازه صحیح شود و یا حتی بدون اجازه‌ی لاحق صحیح باشد در صورتی که مسأله‌ی «من باع شیئاً ثم ملک» را بپذیریم و مرحوم شیخ رحمته الله بعداً مفصل از این دو جهت وارد بحث می‌شوند.

مرحوم شیخ رحمته الله در نهایت می‌فرماید: از این دو توجیهی که ذکر کردیم، توجیه دوم اولی است؛ یعنی نبوی مستفیض و مکاتبه‌ی محمد بن الحسن الصفار درباره‌ی این است که کسی ملک دیگری را بفروشد و سپس از مالک خریده و به مشتری تحویل دهد، و ربطی به بحث بیع فضولی در مسأله اولی ندارد.

**ثانیاً:** دومین اشکالی که مرحوم شیخ رحمته الله در استدلال به نبوی مستفیض بیان می‌کند، این است که فرضاً بپذیریم «لا تبع ما لیس عندک»، «لا یجوز بیع ما لیس یملک» و امثال آن مانند «لا بیع إلا فی ملک» و «لا بیع فی ما لا یملک» دلالت بر منع از بیع فضولی داشته باشد، اما این دلالت به عموم است و چون ادله‌ای که دلالت می‌کند «اگر مالک بعداً بیع را اجازه کند، بیع صحیح می‌شود» اخص از این روایات است، لذا باید این عموم را با این روایات اختصاص داد به صورتی که مالک بعداً عقد را اجازه نکند، اما اگر مالک عقد را اجازه کرد، صحیح می‌باشد و مانعی ندارد.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی